



یادداشت

مرزها و باید و نبایدها را مردم باید تعیین کنند! صادق کار



مجدرضا ملکشاهی راد عضو کمیسیون عمران مجلس در گفتگویی که خبرگزاری "ایلنا" در ۱۴ فروردین در خصوص دستمزد با وی انجام داده است از ناچیز بودن دستمزدها و رفتار کارفرمایان بخش خصوصی با کارگران‌شان بر سر دستمزد گله و شکایت نموده است.

نماینده خرم آباد در مجلس در بخشی از این گفتگو از همکاری‌اش در مجلس به خاطر تهیه طرح کاهش دستمزد در مناطق روستایی نیز انتقاد نموده و سرکردن زندگی با ۵۰۰ هزار تومان در ماه را که ظاهراً مد نظر این لایحه است ناممکن دانسته است و تلویحاً با طرح مذکور ابراز مخالفت نموده است.

گفتنی است که عده‌ای از نمایندگان مجلس به بهانه تسهیل ایجاد اشتغال طرحی را تهیه کرده‌اند که با تصویب آن اجبار در پرداخت حداقل دستمزد قانونی در روستاها لغو و میزان آن بر اساس توافق طرفین تعیین می‌شود. تصویب این طرح در واقع راه را برای از میان برداشتن اجبار به پرداخت حداقل دستمزد قانونی و تعمیم آن به سراسر کشور را باز می‌کند.

این طرح که عوامل پشت پرده آن تعدادی از سازمان‌های به اصطلاح خیریه وابسته به دار و دسته حزب مؤتلفه اسلامی و بازاریان ثروتمند هستند، در واقع لغو گام به گام مواد حمایتی قانون کار را هدف قرار داده و سال‌هاست که نقش اصلی را در پیشبرد این هدف دنبال می‌کنند. آنها سال‌هاست که با سوءاستفاده از نیاز تعدادی از اقشار فقیر تحت پوشش نهادهای خیریه در حال اجرای این طرح و عرضه کارگر ارزان به مؤسساتی هستند که خودشان و دوستان بازاری‌شان به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر آنها تسلط دارند و از این بابت سود اضافی هنگفتی به جیب می‌زنند. بنابراین هدف این جماعت و نمایندگان مجلس که این طرح را می‌خواهند به قانون تبدیل کنند چیزی جز منفعت‌طلبی مضاعف نیست. به تجربه هم ثابت شده است که هیچ کدام از طرح‌هایی که محرک اصلی تصویب آنها این جماعت بوده‌اند و همگی آنها به بهانه ایجاد اشتغال از تصویب مجلس گذشته‌اند و در حال اجرا هستند بجای افزایش اشتغال تنها سود سرمایه‌داران را بالا برده و بر ثروت‌شان افزوده و به فلاکت و فقر کارگران دامن زده است. بارزترین نتیجه تغییرات این‌چنینی سپردن یک‌طرفه حق اخراج به کارفرما، رواج قراردادهای اسارت‌بار موقت و غیره است.

این طرح‌های ضدکارگری پشت سر هم در شرایطی تهیه و برای تصویب‌شان تلاش می‌شود که فقر و فلاکت در اثر آنها و دیگر سیاست‌های حکومت چنان مصیبتی برای اکثریت قریب به اتفاق مردم پدید آورده که حتی صدای احمد توکلی یکی از ایده‌پردازان گذشته این سیاست‌ها را هم درآورده و وی را نگران پیامدهای ناخوشایند سیاست‌هایی نموده که خودش همیشه مبلغ آنها بوده است.

توکلی در قسمت پنجم بحث‌های اقتصادی‌اش که در اوایل همین هفته در خبرگزاری "مهر" منتشر شد، ضمن تاختن به سیاست‌های دولت و تلاش برای انداختن بار همه مسئولیت آن به گردن دولت، با اشاره به تورم ۴۰ درصدی و سقوط ارزش دستمزدها نوشت: "وقتی به اجزای این نرخ میانگین دقت کنیم تورم در غذا و نوشیدنی‌ها ۵۹/۹ درصد بوده است. چون مستضعفان سهم بیشتری از درآمد خود را صرف غذا می‌کنند، با نرخ بالاتر از متوسط تقریباً ۴۰ درصدی روبرو هستند و تا آخر



سال می‌توان آنان را در برابر تورم ۵۰ درصدی ببینیم. این بدان معنی است که حداقل دستمزد که اول سال ۹۷ مبلغ ۱،۱۱۴،۰۰۰ تومان بود، قدرت خرید کارگران در پایان سال به ۵۵۷ هزار تومان سقوط کرده است. بنده در نامه‌ای به سران قوا، از آنها پرسیدم: «کثیری از نیروی کار شاغل و بازنشستگان و مستمری‌بگیران در بخش دولتی و بخش خصوصی حداقل حقوق را می‌گیرند، شما می‌دانید آنها چگونه زندگی می‌کنند؟». این صحبت‌های توکلی در مورد وضعیت کسانی است که حداقل دستمزد قانونی شامل حالشان می‌شود. حالا با یک حساب سرانگشتی می‌شود به وضعیت آنهایی که می‌خواهند دستمزدهایشان را به ۵۰۰ هزار تومان تقلیل دهند به آسانی پی برد!

طبیعتاً ان نمایندگان که پشت این طرح هستند حتی اگر این نوشته توکلی را هم نخوانده باشند خودشان کم اطلاع‌تر از توکلی محافظه‌کار نیستند. مسئله فشار روزافزون روی سطح معیشت کارگر و معلم و مزدبگیر از روی کم‌اطلاعی و وقوف نداشتن طراحان و مجریان سیاست‌های حاکم نسبت به پیامدهای آنها نیست. آنها منفعت‌طلبان افراطی هستند که کل حاکمیت را در اختیار دارند و به چیزی جز افزایش ثروت‌هایشان به هر قیمتی ولو اینکه در درازمدت حاکمیت‌شان را دچار مخاطره نماید نیستند. آدم‌های عاقبت‌اندیشی امثال توکلی که به عاقبت کارهایی که می‌کنند هم بیندیشد در میان‌شان زیاد نیست. عده‌ای از آنها نیز که آفتاب لب بام بودن حکومت را دیده‌اند، می‌خواهند بار خودشان را تا دیر نشده ببندند و فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند. در این میان مردم عادی هستند که باید نگران عواقب کارهای اینها باشند و ساکت نشینند، چون بر خلاف آنها نه پولی برای بردن و نه جایی برای رفتن دارند. صاحبان و نگاهبانان واقعی وطن باید همین‌ها باشند و نگذارند بیش از این ثروت‌های کشورشان توسط مشتی سودجوی حریص که به هیچ چیز جز پول و ثروت نمی‌اندیشند تاراج شود. اعتراض پراکنده دیگر جوابگو نیست. چاره کار در مبارزه متحدانه و پیوسته عملی است. این جماعت را هیچ جور دیگر نمی‌شود وادار به رعایت حقوق مردم کرد. اگر کوتاه بیاییم آنها هر چیز را که بخواهند به ما تحمیل خواهند کرد و در این کار حد و مرزی را برای خود قائل نمی‌شوند. مرزها و باید و نبایدها را مردم باید تعیین کنند و خواهند کرد، نه آنها! مردم می‌توانند و قادر واقعی خودشان هستند! کافی است آنهایی که بیشتر مورد ستم قرار دارند متحد شوند و به میدان بیایند و بقیه هم به آنها بپیوندند. نجات ملت دست هیچ‌کس جز خودش نیست. هزینه مبارزه هر چه باشد کمتر از رنج و محنت همه روزه و دخالت خارجی است!



از مبارزه حق طلبانه کارگران برای افزایش دستمزد حمایت کنیم!



جنش کارگری ترکیه در شرایط پسانتخابات مراد رضایی



حزب عدالت و توسعه، پس از شانزده سال اقتدار مطلق در ترکیه، در انتخابات محلی اخیر این کشور، در شهرهای بزرگ ترکیه و به ویژه در آنکارا و استانبول، بازنده شد. تحلیل‌گران سیاسی برای ریزش معنادار در طرفداران این حزب و تضعیف موقعیت سیاسی رجب طیب اردوغان، رئیس جمهوری اسلام‌گرای ترکیه خوانش‌های مختلفی را ارائه دادند. اما دو نظر عمده در میان این تحلیل‌ها به چشم می‌خورد. گروهی از تحلیل‌گران تضعیف موقعیت حزب عدالت و توسعه را با بحران دموکراسی و انسداد سیاسی در ترکیه توضیح می‌دهند. از دید آنها تضاد که موجب رویگردانی عمومی از حزب حاکم شده است، تهدید آزادی‌های اجتماعی و سیاسی توسط حکومت، به ویژه پس از کودتای نافرجام ۲۰۱۶ است. گروهی از تحلیل‌گران نیز بحران اقتصادی ترکیه را عامل اصلی این وضعیت سیاسی می‌دانند و بر این باور هستند که رکود تورمی در اقتصاد ترکیه که در بیکاری لجام‌گسیخته و تورم خود را نشان می‌دهند، عامل اصلی عدم اقبال عمومی به حزب اردوغان است.

هر دو دیدگاه در توضیح بخش‌هایی از واقعیت جاری در سپهر سیاسی ترکیه محق هستند. اما تاثیر بحران اقتصادی بر معیشت، تاثیر به مراتب مهم‌تری داشته است.

در انتخابات اخیر، وضعیت نامعلوم شش میلیون کارگر منتظر بازنشستگی، در سطح گسترده مورد توجه گروه‌های موافق و مخالف حزب حاکم قرار گرفت. ماجرا از این قرار است که دولت با اجرای طرح‌های ریاضت اقتصادی، بازنشستگی شش میلیون کارگر را تا رسیدن سن آنها به سن بازنشستگی به تعویق انداخت و سال‌های اشتغال این کارگران را در بازنشستگی‌شان ملحوظ نکرد. به همین دلیل این گروه از کارگران در طول روزهای منتهی به انتخابات در شهرهای آنکارا و استانبول تجمعات اعتراضی ترتیب دادند و در نهایت با وعده‌های سر خرمن حکومت مواجه شدند. شش میلیون کارگر در میان جمعیت هشتاد و پنج میلیونی ترکیه، رقمی بزرگ است که می‌تواند بر نتیجه‌ی هر انتخاباتی تاثیر بگذارد.

اما طبقه‌ی کارگر ترکیه تنها با این بحران دست به گریبان نیست. در وضعیتی که با توجه به اعلام شرایط فوق‌العاده‌ی پس از کودتا، امکان هرگونه اعتصاب و تجمع از کارگران سلب شده است و در نتیجه کارگران در صورت تلاش برای دخالت‌گری در سرنوشت خود سرکوب می‌شوند، کارفرمایان و سرمایه‌داری خصوصی متکی به پول غرب، روز به روز اوضاع را برای طبقه‌ی کارگر سخت‌تر می‌کنند. عضویت در سندیکاها آزاد است. اما کارگر ان عضو سندیکاها از کار اخراج می‌شوند و اجازه‌ی کار در جای دیگری نیز ندارد. به علاوه پس از کودتای ۲۰۱۶ ده‌ها نفر از اعضای سندیکاها بازداشت شدند و در حال حاضر یا در زندان و یا در انتظار احکام قضایی به سر می‌برند. به عنوان نمونه خانم آرزو چرکزاوغلو، رهبر سندیکای دیسک ترکیه، که به عنوان مهم‌ترین و فعال‌ترین سندیکای ترکیه شناخته می‌شود، به دلیل یک سخنرانی در مورد بحران اقتصادی و اهمیت سازمانیابی طبقه‌ی کارگر برای مقابله با عواقب بحران، مدت‌هاست درگیر روندهای قضایی و دادگاه است. در صورت تایید اتهام وی توسط دادگاه، وی محکوم به سه سال حبس خواهد شد.

اما پیروزی احزاب مخالف حزب حاکم در انتخابات اخیر نیز نخواهد توانست روندهای ضد کارگری را در ترکیه متوقف کند. چرا که اولاً این انتخابات مربوط به شوراهای محلی و شهرداری‌ها بود و طرف پیروز ضمانت اجرایی سیاسی چندانی در قبال برنامه‌هایش ندارد. دوماً حزب عدالت و توسعه با تهیه‌ی یک برنامه‌ی اقتصادی ضدکارگری با عنوان طرح رفرم اقتصادی، تلاش می‌کند بحران اقتصادی خودساخته‌اش را بر دوش طبقه‌ی کارگر بیندازد. طرح رفرم اقتصادی که شامل برنامه‌های ریاضت



اقتصادی است، تلاش می‌کند با ارزان‌سازی نیروی کار به صنایع نیمه‌تعطیل ترکیه نفس مصنوعی بدهد و به قیمت دشوارتر شدن معیشت طبقه کارگر، فشار بحران اقتصادی را از دوش کارفرمایان و سرمایه‌داران بردارد. همچنین دولت با اجرای این برنامه قصد دارد روند خصوصی‌سازی صنایع بزرگ را تسریع کند که نتیجه‌ی فوری آن گرانی خدمات و کالاهای مصرفی خواهد بود.

اجرای چنین برنامه‌ای مستلزم از میان برداشتن موانع سیاسی امر، از جمله سندیکاها و تشکلهای کارگری خواهد بود. از این جهت به نظر می‌رسد وضعیت فعالان کارگری ترکیه روز به روز وخیم‌تر و سخت‌تر بشود.

در چنین شرایطی ناامیدی طبقه کارگر ترکیه از صندوق رای رقم خواهد خورد که می‌تواند در مدت کوتاهی منجر به بروز آشفتگی سیاسی گسترده در ترکیه بشود.



پرونده سازی علیه آرزو چرکز اوغلو، رهبر سندیکای دیسک ترکیه را متوقف کنید!



سود، مقدم بر کار

به پیش

منبع: فولکس کرانت، 3 آوریل 2019



این که سود و کار دست در دست هم پیش می‌روند، از زمره باورهای کهنه شده در اقتصاد است. در اقتصاد کنونی سود خیلی جلوتر از کار حرکت می‌کند. سال‌های بسیاری است که سود شرکت‌ها به مراتب بیشتر از تعداد مشاغل و سهم دستمزد از درآمدهاست. از این رو سهم درآمد سرمایه - بخشی از درآمد ملی که نصیب سهامداران شرکت‌ها می‌شود - مدام در حال افزایش و سهم درآمد کار - بخشی از درآمد ملی که نصیب کارگران می‌شود - مدام در حل کاهش بوده است.

چنان که گزارش‌های سالانه شرکت‌ها و صندوق‌های بورس نشان می‌دهند، این روند در سال گذشته تقویت هم شده است. سود شرکت‌ها در سال 2018 بار دیگر رکورد جدیدی از خود به جای گذاشت. اما این واقعیت ترجمانی به صورت کار بیشتر پیدا نکرد.

مجموع سود 75 بزرگترین شرکت ثبت شده در هلند بالغ بر 66 میلیارد یورو در سال 2018 است. حدود نصف این مبلغ، یعنی 30 میلیارد یورو، بین صاحبان سهام تقسیم شده است؛ این در حالی است که سهم صاحبان سهام از سود حاصله، در سال 2017 حدود 27 میلیارد یورو بود. البته در سال گذشته "سبیل سهامداران به طریق دیگری هم چرب شد." 75 شرکت نامبرده مجموعاً 16 میلیارد یورو از سهامشان را خودشان خریدند. سال پیشتر از آن، میزان خرید "سهام خودی" توسط بنگاه‌های سرمایه‌داری، کمتر از 10 میلیارد یورو بود. هانس اسخنک، اقتصاددان دانشگاه اوترخت توضیح می‌دهد که "وجود این حجم اضافی پول نقد به این معناست که قیمت کالاها زیادی بالاست و رقابت کارکرد بسامانی ندارد."

پس، مجموعاً 46 میلیارد یورو از 66 میلیارد گفته شده، یعنی 70 درصد سود حاصله، به جیب صاحبان سهام شرکت‌ها رفته است. برای مقایسه: سود حاصله در سال 2013 حدود 33 میلیارد یورو بوده است که 19 میلیارد، یعنی 58 درصد آن به صاحبان سهام اختصاص یافته بود.

رشد ارگانیک

به نظر مارتین هافکمپ، از موسسه مدیریت مالی فینتسا، درست این است که سهم بیشتری از درآمد حاصله صرف سرمایه‌گذاری شود. او می‌گوید: "شرکت‌ها بر کوهی از پول نقد نشسته‌اند و به درستی نمی‌دانند با این همه چه بایدشان کرد. چندین سال است که شرکت نفتی شل به تنهایی 25 میلیارد یورو را صرف خرید سهام خودی می‌کند."

حتی ترجیح انجمن سهامداران (انجمنی از سهامداران هلندی غالباً خرد، برای دفاع از منافع آنان در برابر مدیریت شرکت‌ها و دیگر سهامداران) هم این است که بخش بیشتری از درآمد ملی، به جای تقسیم سود سهام و خرید سهام خودی، صرف سرمایه‌گذاری شود. این انجمن مقدم خود را رشد ارگانیک شرکت‌ها اعلام می‌کند.

اما بسیاری از بنگاه‌های سرمایه‌داری التفاتی به امکان رشد ارگانیک ندارند. آنها به دلیل ترس از ناکامی و امکان بروز یک رکود اقتصادی دیگر، از رویکرد به رشد ارگانیک پرهیز دارند. همچنین فکر می‌کنند که این رویکرد تنها در دراز مدت ممکن است سودآور باشد. بازه زمانی مورد نظر آنان برای اقدام به سرمایه‌گذاری کوتاهتر شده است. سهامدارانی که در سطح جهانی عمل می‌کنند نیز همه چیز را بر وفق مراد خویش می‌خواهند. این رویکرد نه فقط به بورس‌بازان تعلق دارد، بلکه دامن سهامداران بلندمدت همچون صندوق‌های بازنشستگی، را نیز گرفته است.



در خلال 5 سال سود سهامداران دو برابر شده است؛ از 33 میلیارد یورو در سال 2013 به 66 میلیارد یورو در سال 2018. اما تعداد محل‌های شغلی به سختی افزایش داشته یا حتی احتمالاً کاهش یافته است. به علت قبضه‌ها، ادغام‌ها و تقسیمات بزرگ شرکتی ارقام کنونی در دسترس نیستند و امکان مقایسه با 5 سال پیش وجود ندارد. اما برابر آمار، در سال گذشته حداکثر یک میلیون و هشتصد هزار کارگر هلندی در داخل و خارج از هلند در شرکت‌های حاضر در بورس سهام، کار می‌کرده‌اند. جدا از مواردی که تقسیم شرکت‌ها به ایجاد فرصت‌های شغلی کمی بیشتری انجامیده است، اما محل‌های شغلی در بیشتر شرکت‌ها سیر نزولی داشته است.

موتور محرک شغلی

تعداد کارگران در حال حاضر به خصوص در بنگاه‌های مالی - مشخصاً بانک‌ها و شرکت‌های بیمه - و نیز در شرکت‌های ساختمانی از سال 2013 کمتر است. در این دوره تعداد کارگران بزرگترین بانک هلند از 17663 به 12421 کاهش یافته است. در این فاصله همچنین تعداد کارگران شرکت پست هلند از 52364 به 37785 نزول کرد.

موتور محرک شغلی هرگز در کار شرکت‌های چندملیتی به کار نیافتاده است. مشاغل جدید غالباً توسط بخش "انفرادی، خرد و متوسط" ایجاد شده‌اند.

سود تمام شرکت‌ها، اعم از شرکت‌های بورسی و غیربورسی، در سال گذشته بالغ بر 290 میلیارد یورو بوده است. 255 میلیارد آن به بخش‌های غیرمالی و 35 میلیارد آن به بانک‌ها و شرکت‌های بیمه تعلق داشته است. این مبلغ یک چهارم از مبلغ نظیر در سال 2013 و 45 درصد از آن در سال 2008 بیشتر است. این داده‌ها حاکی از آن‌اند که سود کل شرکت‌ها فقط یک میلیارد یورو از کل دستمزدها کمتر است. کل دستمزد 4/5 میلیون کارگر در سال گذشته، 291 میلیارد یورو بوده است. قابل تصور است که اگر دستمزدها افزایش معتدبانه‌ی نیابند، به زودی سود گفته شده از کل دستمزد کارگران پیشی گیرد.

کلمه کثیف

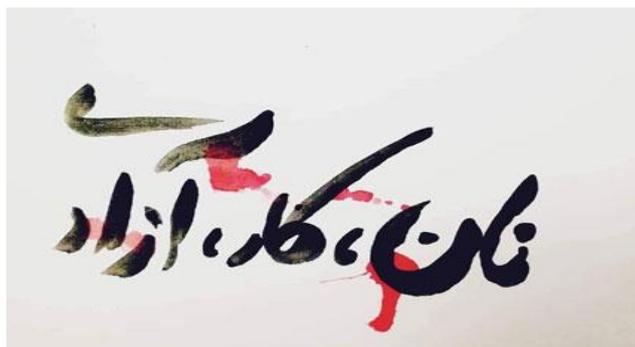
سرمایه روزهای شیرینی را می‌گذرانند. سهامداران سهم مدام بیشتری را از درآمد ملی نصیب می‌برند و به علاوه مدام هم از بخشودگی مالیاتی بیشتری برخوردار می‌شوند. هنوز از زمانی که "سود" کلمه کثیفی بود، 50 سال نگذشته است. در آن ایام شرکت‌ها بایست بابت سودشان، تا 40 هزار فلورن (حدود 18 هزار یورو) 45 درصد مالیات بپردازند و بابت سود اضافه بر 40 هزار فلورن، 48 درصد. اکنون این تعرفه‌های مالیاتی به 20 درصد بابت سود تا 200 هزار یورو و 25 درصد بابت سود اضافه بر آن، کاهش یافته‌اند. از سال 2022 هم این 25 درصد مالیات بر سود اضافه بر 200 هزار یورو، به 15 درصد تقلیل خواهد یافت.

سهم کار از درآمد ملی از 92 درصد در سال 1977 به 73 درصد در سال گذشته کاهش یافته است.

این کاهش ساختاری را قسمی می‌توان توضیح داد: برخلاف سهامداران که پولشان را ذخیره می‌کنند، کارگران درآمدشان را از طریق مصرف کالا به سرعت به اقتصاد بر می‌گردانند؛ روندی که به رشد بعدی اقتصاد می‌انجامد. در گزارشی از یکی از بزرگترین بانک‌های هلند که سال گذشته انتشار یافت، آمده است که "... دائماً بخش کوچتری از نتیجه تولید به صورت درآمد مستقیمی که خود بتوان در باره آن تصمیم گرفت، نصیب هلندی‌ها می‌شود." طبق این گزارش این روند از سال‌های 80 قرن گذشته جریان یافته است. این روند به نابرابری بیشتری می‌انجامد، زیرا درآمدهای حاصل از کار و ناشی از سرمایه به مساوات بین انسان‌ها تقسیم نمی‌شود. سرمایه نزد عده معدودی به شدت متراکم می‌شود.

تلاش کارگران برای کسب سهم بیشتری از درآمد ملی هم توفیق زیادی نمی‌یابد. تنها روند قابل مشاهده در یکی- دو سال اخیر این است که شرکت‌ها برای استخدام ثابت کارگران انعطاف بیشتری نشان می‌دهند.

منبع: فولکس کرائنت، 3 آوریل 2019





وضعیت دختران و زنان نوجوان و جوان در عرصه آموزش متوسطه و عالی علی صمد بخش دوم و پایانی



۲ - وضعیت آماری دختران و زنان جوان در سطح دانشگاه‌های کشور

بنا به آخرین گزارش موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم که در اختیار ایسنا قرار گرفته، در ایران ۲۵۶۹ دانشگاه وجود دارد که از این میان تعداد ۵۳۰ واحد سهم دانشگاه آزاد بوده، ۳۰۹ موسسه غیرانتفاعی، ۱۷۰ مرکز فنی حرفه‌ای، ۴۶۶ مرکز پیام نور، ۹۵۳ واحد علمی کاربردی و ۱۴۱ دانشگاه دولتی (وزارت علوم، تحقیقات و فناوری) در ۳۱ استان کشور ثبت شده است.

بر اساس آمار موسسه فوق، تعداد ۳ میلیون و ۷۹۴ هزار و ۴۲۰ دانشجو در دانشگاه‌های کشور مشغول تحصیل هستند که از این تعداد یک میلیون و ۷۲۳ هزار و ۲۶۹ نفر زن و ۲ میلیون و ۷۱ هزار و ۱۵۱ دانشجو مرد هستند و همچنین از کل جمعیت دانشجویی کشور، تعداد ۱ میلیون و ۵۵۰ هزار و ۷۰ دانشجو در دانشگاه آزاد اسلامی، ۳۳۹ هزار و ۲۲۵ دانشجو در موسسات آموزش عالی غیردولتی و غیرانتفاعی، ۱۹۷ هزار و ۲۰۵ دانشجو در دانشگاه فنی حرفه‌ای، ۴۷۳ هزار و ۷۹۸ دانشجو در دانشگاه علمی - کاربردی، ۵۴۶ هزار و ۸۸۶ نفر در دانشگاه پیام نور و ۶۸۷ هزار و ۳۶ دانشجو در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری مشغول تحصیل هستند.

طبق گزارش مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی در سال تحصیلی ۹۷-۹۶ از کل تعداد دانشجویان ۴۶/۹ درصد در رشته علوم انسانی، ۲۸/۵ درصد در رشته‌های فنی - مهندسی، ۸/۲ درصد در رشته هنر، ۶/۶ درصد در علوم پزشکی، شش درصد در رشته‌های علوم پایه و ۲/۸ درصد نیز در رشته‌های علوم کشاورزی و دامپزشکی مشغول تحصیل بوده‌اند.

بر اساس آماری دیگر که توسط موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی ایران در سال تحصیلی ۱۳۹۵-۱۳۹۶ انتشار یافته، تعداد ۲۷۵ هزار و ۷۴۹ نفر در موسسات آموزش عالی کشور به تدریس اشتغال داشته‌اند که از این تعداد کادر آموزشی تمام وقت و پاره وقت موسسات آموزش عالی، ۳۳/۲ درصد زن و ۶۶/۸ درصد مردان تشکیل می‌دهند.

در حال حاضر ۱۸ هزار و ۴۸۱ زن عضو هیئت علمی وزارت علوم، وزارت بهداشت و پژوهشکده‌ها هستند که از این تعداد ۳۵۰ استاد زن، ۱۴۰۴ دانشیار و ۸ هزار و ۲۵۲ استادیار زن هستند. در مجموع ۲۴ درصد اعضای هیئت علمی زن هستند. تعداد زنان در جایگاه هیئت علمی متناسبی با تعداد دانشجویان و دانش‌آموختگان زن ندارد. تحقیق ژاله شادی‌طلب و سمانه ابراهیم‌پور نشان می‌دهد که از مجموع اعضای هیئت‌های علمی تمام وقت دارای مدرک دکترا در مؤسسات وابسته به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۵/۸ درصد را زنان تشکیل می‌دهند. از این میان فقط ۳/۸ درصد به مرتبه استادی رسیده‌اند و در کل فقط ۵/۸ درصد استادان دانشگاه در ایران زن هستند.



تعداد دختران در مقطع کارشناسی از پسران بیشتر است. این نسبت در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا تغییر می‌کند. به طوری که تعداد دختران در مقطع دکتری کمتر است و ۳۷ درصد دانشجویان دکتری و ۳۵ درصد دانشجویان کارشناسی ارشد زن هستند. ۵۳ درصد دانشجویان علوم انسانی، ۶۸ درصد دانشجویان علوم پایه، ۲۳ درصد دانشجویان فنی و مهندسی و ۵۲ درصد دانشجویان کشاورزی زن هستند. به طور کلی ۵۷ درصد دانشجویان کل مقاطع و ۴۴ درصد دانش‌آموختگان کشور زن هستند. با وجود تعداد دانشجویان و فارغ‌التحصیلان زن همچنان تعداد پژوهشگران و اعضای هیئت علمی زن پایین است و تنها ۴ مجله تخصصی در خصوص زنان انتشار می‌یابند. در حال حاضر ۶ مرکز پژوهشی زنان در کشور فعالیت می‌کنند و ۴۸ درصد تعداد دانشجویان دختر هستند.

۳- وضعیت زنان و دختران جوان دانشجو در دانشگاه‌ها

در ایران زنان از اواخر قرن گذشته و در طول انقلاب مشروطه به طرز چشمگیری، وارد زندگی اجتماعی شدند. اما حضور آنها به دلیل وجود مقاومت مراکز سنتی و نیز سطح فرهنگ جامعه نتوانسته به نهادی شدن این مشارکت منجر شود. با ورود تکنولوژی جدید و مناسبات تازه اقتصادی این مقاومت سنتی تا حد زیادی به تدریج شکسته شد. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ خانواده‌های سنتی شهری و روستایی و نیز تحصیل کرده‌ها هر چه بیشتر از قبل به سرنوشت تحصیلی فرزندانیشان به ویژه دختران خود حساس شدند و سعی کردند با تقبل هزینه‌ها، دخترانشان را برای تحصیل در عرصه آموزش متوسطه و عالی در این مراکز ثبت نام کنند. ولی حکومت بعد از انقلاب به جای تقویت و تشویق خانواده‌ها، به مذهبی و اجباری کردن تمام شئون زندگی به خصوص از سال ۶۰ به بعد پرداخت و بدین طریق برای زنان و دختران مشکلات زیادی را به لحاظ حقوقی، اجتماعی، فرهنگی و... به وجود آورد. اما خوشبختانه همه این مسائل و مشکلات باعث مایوس شدن دختران دانش آموز و دانشجو از ادامه تحصیل نشد و آنان همواره در طول این سال‌ها سعی نمودند جای پای خود را در سطح آموزش متوسطه و عالی، روز به روز محکمتر کنند.

بعد از انقلاب فرهنگی، فشارهای سیاسی و حقوقی روز به روز در جامعه و در دانشگاه بر این زنان جوان افزایش یافت. در واقع با اسلامی کردن حقوق، سیاست، فرهنگ، زندگی و... جامعه، می‌خواستند زنان و دختران را به کنج خانه‌ها بفرستند که خوشبختانه با مقاومت و مبارزه زنان در این عرصه موفق نشدند. در مراکز آموزش عالی سعی کردند به اصطلاح با اسلامی کردن محیط دانشگاه‌ها، روابط دختران و پسران را به شکل توهین‌آمیز و خشنی، به کنترل خود در آورند. انجمن‌های اسلامی دانشجویی برای زمینی کردن قوانین اسلامی حکومت، برخوردهای غلط، نادرست و خشونت‌آمیزی را در آن سال‌ها با دختران دانشجو انجام دادند و سعی در ایجاد محدودیت هر چه بیشتر در سطح مراکز آموزش عالی، برای دختران جوان دانشجو نمودند. در این سال‌ها ده‌ها رشته دانشگاهی توسط مسئولین نهادهای آموزشی به روی دختران دانشجو بسته شد و بدین ترتیب آنها به جرم زن بودن نتوانستند در آن رشته‌ها به تحصیل و آموزش علوم ادامه دهند. در فعالیت‌های ورزشی و هنری امکانات به صورت نابرابر بین دختران و پسران تقسیم شد. در این دوره کنترل پلیسی و برخوردهای تحقیرانه دائماً بالای سر دختران جوان دانشجو وجود داشته است و این روش‌ها منجر به اخراج و پاک‌سازی تعداد زیادی دختر دانشجو از مراکز دانشگاهی کشور شد. در این بین دختران دانشجو با مشارکت خود همانند دیگر اقشار زنان به مقاومت و مبارزه وسیع علیه تفکر ضد زن حکومت به اشکال گوناگون در تمام سطوح جامعه پرداختند و جای تأکید دارد که دختران جوان دانشجو و دانش‌آموز و نیز فارغ‌التحصیل شدگان زن، در مبارزه با استبداد و دیکتاتوری مذهبی در این سال‌ها نقش اساسی داشته‌اند.

بعد از انقلاب چنانچه گفته شد محدودیت‌های سیاسی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی زیادی علیه زنان در جامعه ایجاد گشت و در واقع این محدودیت‌ها برعکس باعث ترغیب بیش از پیش دختران به ادامه تحصیل شد. در سال تحصیلی ۸۰ - ۱۳۷۹ در رده‌های ابتدایی، راهنمایی و متوسطه بطور میانگین نزدیک به ۴۸/۳ درصد دانش‌آموزان را دختران تشکیل می‌دادند و در دوره متوسطه این نسبت به ۴۸/۸ درصد رسید. بنا به آمار از سال ۱۳۷۷ به بعد، هر سال به تعداد پذیرفته‌شدگان دختر در کنکور سراسری کشور، افزوده شده است. برای اولین بار در سال ۱۳۷۷، تعداد ورودی‌های دانشجویان دختر به میزان ۵۲/۱ درصد و در سال ۸۰ به ۶۱/۵ درصد و در سال ۸۲ به سقف بالاتر از ۶۲ درصد رسیده است. اما در ادامه در دهه ۹۰ این روند به دلیل افزایش محدودیت‌هایی که حکومت برای دختران و زنان جوان به وجود آورد کاهش پیدا کرد. یعنی اینکه در دانشگاه‌ها، دختران دیگر اکثریت دانشجویان را تشکیل نمی‌دهند.

در فعالیت‌های صنفی - سیاسی تا قبل از خرداد ۱۳۷۶، دختران دانشجو به دلایل موجود در دانشگاه‌ها و نیز مردانه بودن انجمن‌های اسلامی دانشجویی، چندان فعالیت‌شان در مراکز آموزش عالی به چشم نمی‌آمد ولی بعد از خرداد ۷۶، نقش آنان روز به روز افزایش یافته است و حضور آنها در عرصه‌های مدنی، صنفی، سیاسی، فرهنگی و ژورنالیستی بسیار رشد داشته است. این موضوع را هم باید تأکید کرد که تشکلهای اسلامی دانشجویی به شدت تحت فشار این دختران دانشجو قرار گرفتند و در این وضعیت دیگر نمی‌توانستند به حضور آنها در دانشگاه‌ها بی‌توجهی کنند. با این وجود هنوز تشکلهای زنان یا دختران دانشجو به صورت مستقل در دانشگاه‌ها فعالیت ندارند. هنوز جو مردسالارانه در دانشگاه‌ها و فضاهای دیگر، مانع در برابر فعالیت‌های وسیع دختران دانشجو ایجاد می‌کند. از فردای حادثه کوی دانشگاه، دختران همچون پسران دانشجو به فعالیت اعتراضی و مدنی علنی علیه سرکوب دانشجویان و اصلاح‌طلبان رادیکال پرداختند. اما هر چه جلوتر می‌آییم به ویژه در این چند سال اخیر در فعالیت‌های مدنی، صنفی، اعتراضی، کنفرانس‌ها و سخنرانی‌ها حضور دختران و زنان جوان دانشجو بیش از پیش افزایش یافته است.



۴- وضعیت دختران و زنان فارغ‌التحصیل شده از مراکز آموزش عالی

در سطور بالا نشان دادیم که با وجود محدودیت‌ها و موانع چشمگیر، بسیاری از زنان ایران با وجود تلاش‌های روزانه علیه شرایط تبعیض‌آمیز موجود موفق به کسب مدارج عالی تحصیلی در سطوح مختلف شده‌اند. اکثریت شرکت‌کنندگان آزمون سراسری در دانشگاه‌ها زنان و دختران جوان هستند. اما با وجود این هنگامی که زنان به بازار کار وارد می‌شوند و یا برای ارتقای رتبه در محیط کار خود تلاش می‌کنند، این مسیر دشوار حتی سخت‌تر هم می‌شود.

میزان بیکاری در میان زنان دو برابر بیکاری در میان مردان است، در حال حاضر بنا به آمار رسمی از هر سه زن دارای مدرک کارشناسی یکی بیکار است. چنانچه پیشتر گفته شد زنان در ایران با مجموعه‌ای از موانع قانونی و اجتماعی مواجه هستند که نه تنها زندگی آنها بلکه معاش‌شان را نیز محدود می‌سازد و در نتیجه سبب نابرابری اقتصادی فاحشی در زندگی آنها می‌شود. با وجود این که زنان بیش از ۵۰ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها را تشکیل می‌دهند، نرخ شرکت آنها در نیروی کار فقط ۱۷ درصد است. در واقع دختران جوان دانشجوی بعد از اتمام تحصیلات خود به دلیل وضعیت بد اقتصادی و نیز فرهنگ حاکم در جامعه به راحتی جذب بازار کار نمی‌شوند. مشارکت آنها در بازار کار ایران، بسیار اندک است. در ایران تنها بین ۱۷ تا ۲۰ درصد فرصت‌های شغلی کشور در اختیار زنان است. اما از همین تعداد کم زنان شاغل نیز بخش عمده آنها در مشاغل رده‌های پایین به کار گرفته شده‌اند.

مدیریت یکی از مشاغل است که کاملاً در اختیار مردان قرار گرفته است و در حال حاضر در برابر هر ۱۰ مرد تحصیل کرده تنها یک زن در برخی پست‌های مدیریتی قرار گرفته است در واقع میزان مشارکت زنان در مشاغل موجود برای آنها و نیز فرصت‌های شغلی که برای زنان در جامعه ایجاد می‌شود، بسیار پایین‌تر از سطح تحصیلی آنان است. این بخش از زنان امروزه در ایران با توجه به بحران موجود اقتصادی و نیز عدم برنامه‌ریزی مناسب برای جذب آنان، عدم پذیرش‌شان در بازار کار و ماهیت مردانه برخی شغل‌ها و ضعف‌های برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری زیربنایی که اصلاً ربطی به توسعه آموزش عالی و افزایش تعداد دختران در دانشگاه‌ها ندارد علناً نمی‌تواند وارد بازار کار شوند. در سال ۸۰ - ۱۳۷۹، در حدود ۷۰ هزار دختر جوان از مراکز آموزش عالی فارغ‌التحصیل شدند که اگر به این رقم تعداد بیش از ۲۴۰ هزار دختر دانش‌آموز که هر ساله از دبیرستان‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند را اضافه کنیم سالانه در ایران به بیش از ۳۰۰ هزار شغل جدید فقط برای زنان مورد نیاز است. این یک نیاز اجتماعی است که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت.

هر سال حدود یک میلیون جوان ایرانی به جمع نیروی بیکار می‌پیوندند. این در حالی است که فقط برای ۳۰ تا ۳۵ درصد از آنان کار پیدا می‌شود. در حال حاضر بر اساس آمارهای موجود نرخ غیررسمی بیکاری حدود ۲۰ درصد که رو به افزایش دارد برآورد می‌شود. در طول سه - چهار سال گذشته صدها هزار نیروی کار ماهر و متخصص کشور مهاجرت کرده‌اند که بخشی از آنان زنان و دختران تحصیل کرده بوده‌اند. امروزه، تورم و بیکاری در کشور بیداد می‌کند. تعداد زیادی از زنان فارغ‌التحصیل بیکار هستند و متأسفانه جامعه و سیستم حکومتی، اجازه قرار گرفتن زنان در جایگاه واقعی‌شان را به آنها نداده است. افزون بر این موانع و تبعیضات و قوانین متعصبانه و کورکورانه، بسیاری از زنان قبل از ورود به بازار کار از کارکردن منصرف می‌شوند. به دلیل نفوذ کم زنان در رده‌های بالای مدیریتی، نوعی بی‌اعتمادی نسبت به توان و شایستگی، تخصص و قابلیت زنان فارغ‌التحصیل به وجود آمده است و حکومت جمهوری اسلامی در تقویت این بی‌اعتمادی نسبت به زنان نقش عمده را داشته و دارد.

یکی از نابرابری‌های اساسی در جامعه، نابرابری در مشارکت اقتصادی است. جمهوری اسلامی از فردای انقلاب اسلامی، قوانین و مقررات تبعیض‌آمیز بسیاری در جامعه تصویب کرده تا با توسل به آنها بتواند میزان شرکت زنان در بازار کار را هرچه محدودتر سازد. در واقع زنان در ایران با مجموعه‌ای از موانع قانونی و اجتماعی مواجه هستند که این وضعیت باعث نابرابری اقتصادی فاحش آنها با مردان می‌شود. روشن است که دولت جمهوری اسلامی در به وجود آوردن این وضعیت نابرابر اقتصادی مسئولیت مستقیم دارد. قوانین تبعیض‌آمیز کشور علیه استخدام زنان هستند. باید با مشارکت و مبارزه گسترده و پیگیر این فضای ضد زن را هر چه بیشتر تضعیف و از بین برد. به جرات می‌توان گفت که امروزه در جامعه ایران بدون مشارکت گسترده زنان در فرایندهای اقتصادی و اجتماعی، امکان دست یافتن به توسعه، واقعی عملی نیست.

موانع اشتغال زنان را بردارید!



چگونه اعتصاب معلمان اوکلند پیروز شد؟ بخش چهارم

بقلم اریک بلانک

ترجمه گودرز



برآورد نتیجه اعتصاب - ادامه

اعتصاب‌ها سلاح‌های قدرتمندی هستند، اما عصای جادویی نیستند که همه چیز را با یک تکان عوض کنند. واکاوی منافع و مضار قرارداد جدید، بررسی آن که ادامه اعتصاب چه نتیجه بهتری می‌توانست داشته باشد، نیازمند تحلیل و پژوهش عمیق‌تر در شرایط اقتصادی موجود و رابطه سیاسی نیروهای درگیر با آموزگاران و اتحادیه آنهاست.

از نظر پتانسیل‌های اعتصاب باید در نظر داشت که حضور دانش آموزان در طول اعتصاب محدود بود و بیشترین تعداد در دبیرستان‌ها دیده می‌شد اما حضور معلمان در خطوط اعتصاب اوج و فرود داشت و در بعضی از روزهای هفته بالا می‌رفت و نزدیک به آخر هفته کاهش می‌یافت. در برخی دبیرستان‌ها قبل از شروع رسمی اعتصاب‌ها راهپیمایی و ترک کلاس درس به طور پراکنده اتفاق افتاده بود و در آن مدارس هم ادامه اعتصاب امکان بیشتری داشت. از سوی دیگر در بعضی مدارس ابتدایی و راهنمایی معلمان خسته بودند و در روزهای پایانی هفته منتظر پایان اعتصاب بودند و کسانی که من با ایشان صحبت کردم، می‌گفتند که از نظر مالی برایشان ادامه اعتصاب غیرممکن خواهد بود.

در غیاب یک ساختار قدرتمند شامل بدنه اعضا و مدیران اتحادیه آموزگاران اوکلند و گفتمان درون اتحادیه دشوار بود که درباره سطح احساسی و انرژی اعتصابیون قضاوت درستی حاصل کرد و برای پیشبرد مبارزه تصمیم گرفت. با توجه به زیرساخت ضعیف اتحادیه و زمان کوتاهی که صرف آماده‌سازی اعتصاب شده بود، پاسخ آسانی برای ادامه فشار و ادامه اعتصاب موجود نبود. به جای توافق بر سر توافق حاصله روز جمعه، رهبری اتحادیه ظاهراً می‌توانست اعضا و حامیان خود را برای ادامه اعتصاب تا یک هفته دیگر بسیج نماید و تقابل را به سطح بالاتری ارتقا دهد. اما دشوار است که بتوان با قطعیت گفت که در این صورت نتیجه بهتری به دست می‌آمد.

با عنایت به سنت قدیمی اداره متحد آموزش پرورش اوکلند در نقصان بودجه، از واقعیت به دور است که فرض کنیم در صورت ادامه اعتصاب برای یک هفته دیگر شرایط به شکل چشمگیری ممکن بود تغییر کند. برخلاف لوس آنجلس که اتحادیه توانست ثابت کند که اداره ناحیه 1.86 میلیارد دلار ذخیره نقدی دارد، اتحادیه معلمان در اوکلند هیچ وقت قادر نبود مشخصاً تعیین کند که هزینه افزایش دستمزدها از کجا تأمین خواهد شد. با این وجود اتحادیه به درستی بر ولخرجی‌های اداری ناحیه انگشت می‌گذاشت. تسلیم شدن ناحیه نیازمند آن بود که مجلس ایالتی در ساکرامنتو قادر باشد به جای افزودن به بدهی‌های مالی آموزش و پرورش اوکلند از جای دیگری کمک مالی لازم را برای جبران این هزینه جدید تأمین نماید و یا به نوعی از ذخیره‌های اضطراری به نفع ناحیه آموزشی تأمین مالی نماید.



علیرغم حرافی‌های زیاد، نه فرماندار ایالتی گوین نیوسام و نه وزیر ایالتی آموزش تونی ثرموند، و نه اکثریت دموکرات در مجلس ایالت کالیفرنیا هیچ اقدام قابل اعتنایی در حمایت از معلمان اعتصابی به عمل نیاوردند. این کنش‌ها اما نشان داد که چرا کارگران و اتحادیه‌ها نمی‌توانند روی حمایت حزب دموکرات در مبارزات کارگری حساب کنند. در حالی که در شرایط حاضر یک پویش سراسری از سوی آموزگاران و اتحادیه‌های وابسته در کل ایالت در حال شکل‌گیری است، هنوز در کلیت خود ضعیف‌تر از آن است که بتواند بر روی ساختار سیاسی ایالتی تاثیر چشمگیر بگذارد.

اعتصاب‌ها ضروری‌اند، اما به تنهایی کافی نیستند. تحولات مورد نظر سازمان آموزشی اوکلند (اتحادیه معلمان) و اتحاد معلمان لوس آنجلس و سایر اتحادیه‌های آموزشی در کشور برای رسیدن به موفقیت نیاز به کنش مستقیم و رو در رو با میلیاردرهای طرفدار مدارس خصوصی و سودجویی از آموزش عمومی دارند.

بسیاری از معلمان البته وقتی که متن توافقنامه را روز جمعه مطالعه می‌کردند بسیار ناامید و ناراضی بودند. اما مهم است که در نظر داشت که در تمام اعتصاب‌های سال گذشته در همه ایالات این موضوع تکرار شده است. در ویرجینیای غربی در سال 2018 مهم‌ترین خواسته معلمان - اصلاح سیستم بیمه درمانی - به دست نیامد که بالطبع با واکنش منفی بسیاری در ملاء عام همراه شد. در لوس آنجلس هم بسیاری از نتیجه پایانی راضی نبودند، چرا که در تامین بهبود شرایط آموزشی برای دانش آموزان موفقیتی حاصل نگردید.

4 مارس 2019 مجله ژاکوبین <https://jacobinmag.com>



**همبستگی، اتحاد، تشکل و گسترش اعتصابات و اعتراضات راه‌رهایی
از فقر و سرکوب است!**



چرا هنوز این همه شغل وجود دارد؟ بخش دوازدهم تاریخ و آینده اتوماسیون کار نویسنده: دیوید اچ. اوتور

کندی سال‌های اخیر در رشد مشاغل پرمهارت - ادامه

در جستجو برای یافتن علت یا علل کند شدن رشد مشاغل پرمهارت در سال‌های اخیر، این پاسخ عنوان شد که اتوماسیون، تکنولوژی اطلاعاتی، و پیشرفت‌های تکنولوژیکی به طور کلی در جایگزینی مشاغل و پر کردن جای وظایف مختلف سیر صعودی را طی می‌کنند و بنابراین در دوره مورد بحث ما شاهد نشست اتوماسیون و فن به جای انسان‌هایی هستیم که به مشاغل حرفه‌ای، فنی و مدیریتی اشتغال داشته‌اند.



سرمايه‌گذاري ثابت خصوصي در صنعت کامپيوتر، اعم از بخش نرم- يا سخت‌افزاري

اگرچه نباید چنین احتمال و روندی را از نظر دور داشت، اما این پاسخ با الگوهای مربوط به سرمايه‌گذاري در کامپيوتر و نرم‌افزار همخوانی ندارد. اگر به واقع تکنولوژی اطلاعات در کار اشغال روزافزون جای کارگران پرمهارت باشد، آنگاه باید منتظر اوج‌گیری سرمايه‌گذاري شرکت‌ها در صنعت کامپيوتر، چه در بخش نرم- و چه در بخش سخت‌افزاري آن بود. در حالی که، چنان که منحنی نشان می‌دهد، در اوایل سال 2014 سهم سرمايه‌گذاري در ادوات و نرم‌افزارهای کامپيوتری حدود سه و نیم درصد از تولید ناخالص ملی بوده است؛ یعنی سهمی برابر سهم سرمايه‌گذاري در این بخش در سال 1995، در ابتدای دوره "دات.کام!"

به نظر من داده‌های این منحنی مبین اختلال موقت تقاضا برای سرمايه در تکنولوژی اطلاعاتی در نیمه دوم دهه 90 قرن گذشته است، که در سال‌های نخست قرن حاضر به سرعت تصحیح شده است. من تردید دارم که سقوط تند سرمايه‌گذاري در بخش اطلاعات بتواند فعالیت‌های نوآورانه را تعدیل کند، بلکه برعکس، چنین روندی نیاز گسترده‌تری به کارگران پرمهارت خواهد داشت.

چنان که پیشتر متذکر شده‌ام، تغییرات تکنیکی، مطلقاً تنها عاملی نبوده که در خلال 15 سال گذشته بازار کار را در امریکا تحت تأثیر قرار داده باشد. مثلاً کند شدن رشد دستمزدها و تغییرات در الگوهای اشتغال در بازار کار امریکا در سال‌های پس از 2000 و خاصه پس از 2007، مطمئناً به میزان زیادی با دو نوع عامل در سطح اقتصاد کلان همراه بوده‌اند. اولین عامل، اثر سیکل شغلی - مشخصاً در نتیجه ترکیب حساب "دات.کام" در سال 2000 و فروریختن بازار خانه در سال‌های 2007 و 2008 است. هر دوی این رویدادها به کاهش حاد سرمايه‌گذاري و فعالیت‌های نوآورانه انجامیدند. دومین عامل، وجود اختلالات در استخدام نیروی کار در بازار کار امریکاست، که در اثر جهانی شدن شتابان، به خصوص سرریز شدن پدیده واردات از چین، پس از پیوستن این کشور به سازمان جهانی تجارت، اثر معتنابهی بر بازار کار امریکا به جای گذاشت. برآمد سریع چین، به عنوان نخستین اقتصاد صنعتی صادرات بنیاد، عواقب عمیقی بر بازار کار در امریکا به جای گذاشت: کاهش استخدام و از میان رفتن



مشاغل در بخش‌هایی از صنایع تولیدی آمریکا که مستقیماً با واردات چین رقابت می‌کردند، و کاهش تقاضا برای کار در بخش‌های تولیدی و غیرتولیدی، که به عنوان تولیدکنندگان واسطه، کالاهایی را برای صنایع پیش‌گفته تولید می‌کردند.

این عوامل خود به اشکال مختلفی با گسترش اتوماسیون و تکنولوژی مرتبطانند. پیشرفت در تکنولوژی‌های اطلاعاتی و مراوداتی تقاضا برای کار را در آمریکا مستقیماً و غیرمستقیماً دستخوش تغییرات عمیقی کرده است. این پیشرفت، به نحو فزاینده و مقرون به صرفه‌ای، کار برون‌سپاری و اعمال نظارت و هماهنگی در روندهای پیچیده تولیدی را، که بخش‌های مختلف آن در جاهای دور و جدا از هم انجام می‌شوند، برای شرکت‌ها میسر کرده است و شرایط رقابت را چه برای سرمایه و چه برای کار تغییر داده است. این تکمیل‌کنندگی چندجانبه علل و عوامل، تفکیک آثار "خالص" هر یک از این علل و عوامل را، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی، بسیار دشوار کرده است.



از هم میهنان سیل زده حمایت کنیم!



برگهایی از تاریخ جنبش سندیکایی ایران - ۸ گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)



تا سال ۱۳۰۰ هیچ کارخانه نساجی مدرنی هنوز در اصفهان ساخته نشده بود. با این حال پارچه‌بافی به شکل سنتی در این شهر بسیار رایج بود و بنا به برخی آمارها حداقل ۱۰ درصد از صنوف اصفهان در آن مقطع دست اندر کار تولیدات نساجی بودند.

در سال ۱۳۰۸ ساخت نخستین کارخانه نساجی "وطن" که توسط یک تاجر سرشناس خریداری و تکمیل شد شروع و ۴ سال بعد کارخانه به تولید رسید. ماشین‌های کارخانه را "کازرونی" مالک کارخانه از آلمان خریداری کرده بود و توسط مهندسین آلمانی نصب گردید و دوک‌های کارخانه هم انگلیسی بودند.

سود بالای کارخانه کازرونی و بازار پر رونقی که محصولاتش پیدا کرد عده دیگری از متمولین زمانه را که اکثراً جزو تجار بودند بر آن داشت تا آنها هم کارخانه‌های نساجی تازه‌ای تاسیس کنند و سهمی از سود بالای صنعت نساجی را از آن خود کنند. تا قبل از ۱۳۲۰ شمار کارخانه‌ها به ۹ عدد رسید و تعداد کارگرانی که در آنها کار می‌کردند بالغ بر ۱۰ هزار نفر شد و اصفهان بواسطه آنها بعد از خوزستان به دومین مرکز صنعتی کشور تبدیل شد.

یکی از دلایل سود سرشار کارخانه‌های نساجی دستمزد بسیار پایین کارگران و به کارگیری شمار بالایی از زنان و کودکان بود که با دستمزدهای کمتر از مردان بالغ کار می‌کردند. ساعت کار روزانه ۱۱ ساعت و شبانه ۱۲ تا ۱۴ ساعت بود که همین ساعات کار اضافی به تنهایی مبالغ کلانی سود اضافی نصیب کارخانه‌داران و سهامداران عمده‌شان که اکثراً تجار بازار بودند می‌کرد. تا قبل از شهریور ۲۰ و سقوط دیکتاتوری رضاشاهی کارگران این کارخانه‌ها و سایر کارگران کشور به یوم حمایت رضاشاه و ارتش از صاحبان کارخانه‌ها از حق اعتصاب محروم بودند و اگر گاهی بخاطر شرایط غیرقابل تحمل مزدی وساعات کار طولانی‌شان اعتصاب می‌کردند ارتش را برای سرکوبشان می‌فرستادند. رابطه بین رضاشاه و سرمایه‌داران چنان نزدیک بود که کارخانه‌داران اصفهانی هر از چند گاهی تعدادی از کارگران ماهرشان را پیشکش می‌کردند تا در کارخانه ابریشم بافی شخصی رضاشاه که در چالوس قرار داشت کار کنند. در آن زمان به علت کم بودن تعداد کارگران ماهر ابریشم‌کار، ارتش را دنبال پیدا کردن کارگر ابریشم‌کار به یزد می‌فرستادند تا با زور آنها را برای کار کردن در کارخانه رضاشاه ببرند! با این همه کارگران کارخانه وطن در سال ۱۳۱۰ چنان خود را تحت فشار یافتند که برای افزایش دستمزد و کاهش ساعت کار از ۱۱ به ۸ ساعت اعتصاب کنند. با اینکه همه سازمان‌دهندگان اعتصاب مذکور دستگیر و اخراج شدند ولی در اثر آن اعتصاب دستمزدها ۲۰ درصد افزایش داده شد و ساعات کار یک ساعت کاهش داده شد و جریمه کارگران متوقف و بدرفتاری با کارگران کاهش داده شده و آب سرد در قسمت‌های کارخانه گذاشته شد. شماری از کارگران کارخانه قبل از این اعتصاب برای نخستین بار روز کارگر را به صورت مخفی جشن گرفتند و در آن جشن بود که تدارک اعتصاب دیده شد. نتایج اعتصاب نشان از سازماندهی خوب و تدبیر و توانایی سازمان‌دهندگان داشت.

در سال ۱۳۲۰ با سقوط رضاشاه که خودش بزرگترین سرمایه‌دار کشور شده بود و سرمایه‌داران کوچکتر از خودش را تحت حمایت قرار می‌داد، اوضاع تغییر کرد و کارخانه‌داران حامی اصلی‌شان را از دست دادند.

کارگران که در آن موقع آماده طغیان و انفجار بودند با سقوط دیکتاتوری و تضعیف موقت موقعیت سرمایه‌داران مفری یافتند تا برای بهبود وضعیت فلاکت‌بارشان شروع به اعتصاب و سپس تشکیل اتحادیه کنند. در ۲۸ مرداد سال ۱۳۲۱ ابتدا اعتصابات از



کارخانه "شهرضای جدید" شروع شد و به دنبال آن به صورت زنجیره‌ای همه کارخانه‌ها را در بر گرفت. در آن موقع با وجود گران شدن نان و مواد غذایی دستمزدها هنوز اضافه نشده بود و دستمزد روزانه بین سی شاهی تا ۵ ریال بود و اکثر سی شاهی بگیرها کودکان و زنان بودند. پس از شروع اعتصابات سرمایه‌داران برای سرکوب اعتصابیون دوباره به ارتش متوسل شدند اما چون ارتش وضعیت‌اش تغییر کرده بود و دیگر نمی‌توانست با روش‌های گذشته با فراغ بال کارگران را سرکوب کند، کارفرمایان مجبور شدند دستمزدها را ۴۰ درصد بالا ببرند و جیره روزانه نان کارگران را که در آن مقطع اهمیت حیاتی داشت افزایش دهند و به وضعیت بد بهداشتی کارخانه‌هایشان هم سروسامان بدهند.

تشکیل اتحادیه در اصفهان

در پنجم آذر ۱۳۳۱ به ابتکار و دعوت تقی فداکار که رهبری نخستین اعتصاب نساجان اصفهان را به عهده داشت با پیوستن اتحادیه‌های کارخانه‌های نساجی به یک دیگر یک اتحادیه بزرگ تشکیل شد. شمار اعضای اتحادیه مذکور که فداکار به رهبری آن انتخاب شد طی یک سال پس از تشکیل آن به ۱۱۴۰۰ نفر رسید. تشکیل یک چنین اتحادیه‌ای در آن زمان که تقریباً همه کارگران را توانسته بود به عضویت خود درآورد، اما چیزی نبود که کارخانه‌داران و دولتمردان بتوانند به آن گردن نهند و بگذارند بی‌دغدغه به فعالیت‌اش ادامه دهد. بخصوص اینکه اکثر رهبران اتحادیه سخت به حقوق اعضای اتحادیه پایبند و وفادار بودند و حاضر به فروش خودشان نبودند. توطئه علیه اتحادیه البته محدود به کارفرمایان نبود. دربار و دولتمردان و مرتجعین نیز دست در دست کارفرمایان پنهان و آشکار از انجام هیچ اقدامی که از دستشان برمی‌آمد برای از میان بردن اتحادیه‌های کارگری دریغ نمی‌کردند. تلاش‌های این مجموعه در سال ۱۳۳۲ به نتیجه رسید و توانستند با کمک دو تن از رهبران اتحادیه که در اقلیت قرار داشتند و در تجربه هم خیانت و وابستگی‌شان به کارفرمایان و مقامات دولتی محرز شد انشعابی در اتحادیه به وجود آورند. شمس صدری و امیر کیوان در دی ماه ۱۳۳۲ با جدایی از اتحادیه، اتحادیه دیگری را به نام، "اتحادیه کارگران و کشاورزان و پیشه‌وران" با کمک کارفرمایان برای رویایی و سرکوب اتحادیه واقعی تشکیل دادند. همانطور که از نامی هم که برای اتحادیه‌شان انتخاب کردند نیز پیدا بود، مقصود از کار آنها مبارزه با اتحادیه‌های واقعی زیر نام اتحادیه بود. اتحادیه‌ها در آن زمان چنان در میان کارگران محبوب بودند و فرهنگ اتحادیه‌ای چنان در حال رشد بود که هر کس که می‌خواست با اتحادیه‌های واقعی مبارزه کند در لوی نام اتحادیه نیت‌اش را سعی داشت عملی کند. به همین خاطر بود که دولتمردان صاحب نامی مانند قوام هم با کمک اتحادیه‌ای که تشکیل داد بود و "اسکی" خوانده می‌شد مبارزه با سندیکاهای واقعی را پیش می‌برد. تقریباً اکثر احزاب طرفدار سرمایه‌داران هم هر یک و به همان منظور اتحادیه‌های جداگانه‌ای را تشکیل داده بودند که هیچ کدام نفوذی در میان کارگران نداشتند و حتی کمک‌های مختلف دولتی برای زنده نگاه داشتن‌شان نتیجه نمی‌داد. علتش هم بسیار ساده بود. آنها از آنجا که با اهداف متضادی با آنچه اتحادیه باید داشته باشد تشکیل شده بودند و به همین خاطر به سرعت و در جریان عمل و تجربه ماهیت خودشان را لو می‌دادند و شتاب تحولات سیاسی - اجتماعی در آن دوران دایره مانور اتحادیه‌های فرمایشی را محدود کرده بود.

با همه تفاوت‌های ظاهری که اتحادیه کذایی "شمس صدری" با اتحادیه‌های قلابی دیگر داشت و به اتحادیه "نصر و من اله و فتح القریب" بیشتر مشهور بود تا با نامی که بر آن نهاده بودند، زودتر از آنچه انتظار می‌رفت ماهیت واقعی آن نزد کارگران برملا شد و در عمل کار آن به سرکوب مستقیم کارگران کشیده شد.

خود شمس صدری بعد از انقلاب در گفتگویی که او هم در آن شرکت داشت به صراحت گفت: "ما هر کارگری را که با ما مخالفت می‌کرد به کارفرما معرفی می‌کردیم و از کارفرما می‌خواستیم که او را اخراج کند و کارفرما هم این کار را می‌کرد." او البته حتی از این هم فراتر رفته بود ولی از گفتن‌شان شرم داشت. در همین گفتگو فرزند یکی از صاحبان پیشین یکی از کارخانه‌داران با اشاره به نقش این اتحادیه گفت. "پدرم از آنها حمایت می‌کرد".

وجود چند اتحادیه حتی در یک رشته معین به خودی خود لزوماً به معنی وابستگی یک از آنها به سرمایه‌داران نیست و در برخی کشورها وجود دارد. ولی آنها حتی اگر به هر دلیل که از هم جدا شده باشند دیگر برای نابودی فیزیکی یکدیگر تلاش نمی‌کنند و کم پیش نمی‌آید که بر سر مطالبه مشترکی با هم همکاری هم بکنند. ولی ایراد آنجاست که یکی از آنها به عامل سرکوب دیگری تبدیل شود. و این است ایراد بزرگی که در این نوع اتحادیه وجود دارد. پس از انقلاب ۵۷ بار دیگر ما شاهد استفاده سرمایه‌داران و دولتمردان از همین روش کثیف و ضدکارگری بودیم و دیدیم و می‌بینیم که چگونه شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر را برای سرکوب اتحادیه‌ها و شوراهای کارگری به کار گرفتند. هم اکنون نیز ما می‌بینیم که تلاش برای تشکیل سندیکاهای بفرموده و شورای اسلامی کار در هفت تپه و شرکت واحد با وجود بیزاری کارگران از آنها، در جریان است و صدها تشکل فرمایشی به ظاهر صنفی توسط وزارت کار و خانه کارگر تشکیل شده که تنها روی کاغذ وجود دارند و هدف از ثبت آنها این است که به بهانه وجودشان مانع از تشکیل تشکل واقعی در رشته‌های شغلی مختلف شوند.

با این وصف با وجود همه تلاش‌های ضد کارگری مبارزات سندیکایی کارگران اصفهانی متناسب با شرایط پیش آمده ادامه یافت و تاثیر این فعالیت‌ها چنان بود که نیروهای نظامی و سربازانی که برای سرکوب کارگران اعزام می‌شدند از دستور شلیک به کارگران اعتصابی و تظاهرات خیابانی آنها سر باز می‌زدند. بعنوان مثال در یک مورد پس از آنکه سربازان از شلیک به سوی کارگران به دستور فرمانده‌شان خودداری نمودند، خود فرمانده به تنهایی راساً به سوی کارگران شروع به تیراندازی کرد و یک کارگر را به قتل رساند. در پی این قتل اعتراض کارگران بالا گرفت. در این میان کارگری جلوی تانک‌های نظامی دراز کشید و نیروهای نظامی نگران از بیخ پیدا کردن قضیه به سرعت عقب نشینی کردند. یک هفته پس از این تظاهرات در ۷ اردیبهشت مصدق نخست وزیر شد و دولت خودش را تشکیل داد.



به هنگام اعتصاب کارگران نفت کارگران نساجی برای همبستگی با کارگران در خیابان‌های شهر دست به تظاهرات زدند و برای کمک به کارگران اعتصابی کمک مالی جمع کردند. در تظاهرات ۳۰ تیر نیز که در دفاع از ملی کردن نفت و مصدق و علیه شاه و دربار صورت گرفت کارگران اصفهان به صورت وسیع شرکت کردند.

از سال ۲۵ به بعد اقبال صاحبان صنایع نساجی با همان سرعتی که بالا رفته بود شروع به سقوط کرد و اکثراً آنها درمانده از رقابت با تولیدات خارجی که به وسیله تجار بازار وارد می‌شد به سوی ورشکستگی روی نهادند. ضربه بر خلاف آنکه قبلاً تصور می‌شد نه از طرف اتحادیه‌ها بلکه از طرف متحدین سیاسی داخلی و خارجی کارخانه‌داران، وارد آمد و کودتای ۲۸ مرداد آرزوی کارخانه‌داران برای احیای کارخانه‌هایشان را به باد فنا داد!

*در "جنگ" بعدی برگ‌های دیگری را مرور می‌کنیم.



برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" با آدرس زیر تماس بگیرید:

sabosob@gmail.com

"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق) را می‌توانید در آدرس زیر ببینید:

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>

یاد پیشروان و مبارزان جنبش سندیکایی گرامی باد!